

تقریر کلام مرحوم آخوند نسبت به عدم تعلق جعل به لوازم ماهیت به جعل

ذاتی (۲)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

تقریباً دیگر چیزی به فصل دوم نمانده است چند

خطی هست که إن شاء الله آن چند خط را می خوانیم

و بعد آن مطالبی را که راجع به مبحث جعل خدمت

رفقا عرض کردم برای جلسه بعد می گذاریم که یکی

دو جلسه بحث آن طول می کشد.

کلام مرحوم آخوند نسبت به عدم تعلق جعل به

لوازم ماهیت به جعل ذاتی به اینجا رسید که ایشان

فرمودند که مرحوم محقق دوانی تصورشان بر این

است که قائلین به اصالت ماهیت جعل را مستقلاً به

خود ذاتیات نسبت می دهند و آن تعلق جعل به ذات

را جعل ذاتیات و لوازم ذاتیات می دانند که ایشان

فرمودند که حتی قائلین به اصالت ماهیت قائل به این

مطلب نیستند فکیف به قائلین به اصالت وجود.

زیرا اصالت ماهیتی ها ذات را که همان ماهیت

باشد می دانند و یک اجزاء ذات را که ذاتیات است و

یا لوازم ذات باشد. فرض کنید که انسان خودش یک ماهیتی است که از سایر ماهیات متمایز است و ما بین بقر و غنم و امثال ذلک و انسان افتراق قائل می‌شویم. وقتی که ما انسان را بشکافیم حیوانیت و ناطقیت دارد خب این ذاتیات او است. یک لوازم ماهیات هم دارد مثل قابلیت برای تعلق و وزن و قابلیت کتابت و استعدادات و سایر خصوصیات وجودی که اینها لوازم ماهیات هستند بعضی‌ها لوازم وجود هستند و بعضی لوازم ماهیت. آنهایی که لوازم ماهیت قائل هستند دیگر به لوازم وجود قائل نیستند حتی وزن و امثال ذلک و اینها را از لوازم ماهیات می‌دانند و وجود را یک مسئله اعتباری می‌دانند یعنی وجود را صرفاً به همان فرقی که بین این و آن که نیست، مشاهده می‌شود، انتزاع می‌کنند نه اینکه چیزی را به نام وجود قائل هستند. می‌گویند که هرچه هست همین ماهیات ﴿كَسْرَابٍ ۙ بِقِيعَةٍ ۙ يَحْسَبُهُ الظَّمَّةُ أَنْ مَاءً﴾^۱ ولی بالأخره همین که ﴿سْرَابٍ ۙ بِقِيعَةٍ ۙ﴾ با

^۱ . سوره نور(۲۴) آیه ۳۹. الله شناسی، ج ۲، ص ۱۸:

ترجمه: «... همچون آب‌نما و سرابی می‌باشد که در زمین همواری قرار دارد، به طوری که شخص تشنه‌کام آن را آب گمان می‌نماید...» (محقق)

غیر سراب فرق می‌کند یعنی وقتی که شما در یک بیابان به یک سراب نگاه بکنید یک لمعانی را می‌بینید گرچه این وجود خارجی ندارد ولی بالأخره رویتان را به این طرف برگردانید آن را نمی‌بینید لذا می‌گویید که سراب هست اینکه می‌گویید: سراب هست و **سراب موجود** آن امتیاز بین دو جهت، نه واقعاً یک شیء خارجی و یک امر خارجی مقصود شماست چون سراب چیزی نیست که بخواهد باشد یا نباشد. اگر سراب هست وقتی که شما یک مسافت یک کیلومتری را جلو می‌روید باید به آن برسید ولی به آن نمی‌رسید باز می‌بینید جلوی شما هست یک کیلومتر دیگر می‌روید باید به آن برسید می‌بینید چیزی نیست سنگ و شن و بیابان هست اگر صد کیلومتر دیگر هم بروید باز چیزی نمی‌بینید و باز می‌بینید سراب هست چون آن جهت تلاًؤ خورشید و اتجاه ضوء شمس نسبت به آن نقطه هست و نسبت به اینجا نیست لذا اگر هزار کیلومتر هم بروید باز می‌گویید که آن سراب هست! هست یعنی همان امتیاز بین جهتین، اسم آن امتیاز هست است!

در مورد اصالة الماهیه می گویند که ما در خارج چیزی به نام وجود نداریم و هرچه در خارج هست ماهیات است و مثل سراب است ولی بین این ماهیات و بین ماهیتی که جعل به آن تعلق نگرفته خیلی تفاوت است. ماهیتی که به آن جعل تعلق نگرفته صرفاً یک تصور ذهنی است ولی ماهیتی که جعل به آن تعلق بگیرد ما آن را می بینیم و به آن دست می زنیم و آن را لمس می کنیم. اگر خوردنی باشد می خوریم اگر پوشیدنی باشد می پوشیم ولی این ماهیتی که الآن ما به این ماهیت می گوئیم که هست، وجود را از آن انتزاع کردیم حالا این وجود را هم انتزاع کردیم یک قرارداد لغوی است صرف استقرار و بناء لغوی است شما می توانید به جای وجود یک اسم دیگری بیاورید ما که مناظره‌ای در تعبیر نداریم! حالا شما قرار یا ثبوت را بیاورید هرچه را که می خواهید بیاورید بیاورید ولی وجود واقعی اختصاص به ذات احدیت دارد و آنچه که هست همه اصالت ماهیت است.

پس وقتی که جعل به این تعلق گرفت آن اجزای این ماهیت که حیوانیت و ناطقیت باشد و همین طور لوازم آن مانند استعداداتی در انسان هست و این اختصاص به انسان دارد؛ قابلیت برای تعلّم و تربیت روحانی و نفسانی که اختصاص به انسان دارد. حیوان قابلیت برای تربیت روحانی و نفسانی ندارد ولی انسان قابلیت برای تربیت، تجرد، رشد و کمال دارد تمام اینها از لوازم ماهیت انسان است. این لوازم ماهیت انسان دیگر جعل نمی‌شود. نفس جعل تعلق به انسان گرفت، به تبع او حیوان و ناطق و لوازم ماهیات هم همه مجعول واقع می‌شوند. این کلام، کلام صاحب اشراق و قائل به اصالت ماهیت بود که مرحوم آخوند از این نقطه نظر از اینها در مقابل کلام و مطلب محقق دوانی دفاع کردند که ایشان قائل به این بودند وقتی که اصالة الماهوی می‌گوید: جعل، این جعل را به ذاتیات می‌زند یعنی حیوان و ناطق مستقلاً مجعول می‌شوند زیرا اصالة الماهوی ماهیت را اصل می‌داند وَ الْمَاهِيَةُ لَا شَيْءٌ إِلَّا ذَاتِيَّاتِهِ وَ لَا نَعْنَى بِالْمَاهِيَةِ إِلَّا الْحَيَوَانِيَّةَ وَ النَّاطِقِيَّةَ وَ لَا نَعْنَى

بِالْغَنَمِ إِلَّا حَيَوَانِيَّةً وَ الْحَالَةَ الْخَاصَةَ إِلَّا فَصْلِيَّةً وَ
لَا نَعْنَى بِالْحَمَارِيَّةِ إِلَّا حَيَوَانِيَّةً وَ الْحَالَةَ الْخَاصَةَ
بِالْحَمَارِيَّةِ وَ النَّاهِقِيَّةِ وَ أَمْثَالِ ذَلِكَ.

کیفیت تعلق جعل بنا بر رأی اصالة الماهوی و اصالة الوجودی

آن اصالة الماهوی در واقع می گوید که جعل به
ماهیت خورده ولی منظور او جعل به ذاتیات است و
به حیوانیت و آنها جعل خورده است درحالی که
مقصود او فقط ذات است یعنی از این نقطه نظر با
اصالة الوجودی فرق نمی کند منتها اصالة الوجودی
جعل را به وجود می زند و آن جعل را به خود ذات
می زند وقتی که جعل به ذات تعلق گرفت خب طبعاً
حیوان و ناطق هم به تبع او مجعول شدند نه اینکه
ذات پروردگار تعلق بگیرد که از یک طرف انسان را
خلق کند و از یک طرف حیوان و ناطق را خلق کند!
آن خلق، خلق زائد و آن اراده، اراده زائد است! بله،
حیوان و ناطق را در جعل در نظر می گیرد اما نه اینکه
آن دوتا را جدای از آن جعل ماهیت و مستقلاً
مجعول کند. تا حیوان و ناطق را در نظر نگیرد به جای
اینکه انسان را جعل کند کرّه خر درمی آید! این
می گوید که مقصود من انسان و زید بود پس چرا الاغ
درآمد؟! می گوید: خب ملائکه شاید عوض شده و

اشتباه شده و یک طوری شده است! به قول معروف
آنجا هم شاید از این خبرهایی شده که در اینجا شده
شیرتوشیر شده و ملائکه می‌خواهند زید درست
کنند یک دفعه می‌بینند این درآمد و دارد بع بع می‌کند
و صدایی دیگر از او درمی‌آید!! خب گاهی اتفاق
می‌افتد دیگر!! علی‌کلّ حال تا جاعل این ذاتیات
شیء را درنظر نگیرد خب معلول آن یک چیز دیگر
درمی‌آید! بحثی در آن نیست ولی صحبت در این
است که وقتی این ذاتیات را درنظر گرفت، از
مجموع این ذاتیات چه درنظر جاعل آمد؟ روی این
[مسئله] فکر کنید!

وقتی که می‌خواهید نقشهٔ یک خانه را ترسیم
کنید یا وقتی که می‌خواهید یک غذا درست کنید -
حالا این راحت تر است - فرض کنید می‌خواهید یک
آش درست کنید در این آشپزی که می‌خواهد درست
کنید نخود، لوبیا، سبزیجات و برنج را درنظر
می‌گیرید حالا هرچه که هست، آشها متفاوت
است، وقتی که درنظر گرفتید به مهمان می‌گویید که
در منزل ما به صرف غذا بیایید به شما آش بدهیم.

آیا وقتی می‌گویید که به شما آش می‌دهیم تک‌تک می‌گویید که به شما لوبیا می‌دهیم یا نخود می‌دهیم یا نه، دیگر اینها را نمی‌گویید؟! یک مجموعه را به او می‌گویید: به شما آش می‌دهیم! فرض کنید می‌گویید که آبگوشت به شما می‌دهیم این یک مجموعه‌ای دارد گوجه‌فرنگی، نخود، لوبیا، گوشت، پیاز، زردچوبه و فلفل و از این حرف‌ها در آن هست.

خدا بیامرزد و رحمت کند آن وقتی که ما در حجره بودیم از این کارها می‌کردیم اما انصافاً غذای ما هم خوب بود ها! حاج... شما که خوردید یادتان می‌آید؟! خدا حفظ کند این آقای... یا بگویم که چه کارش کند، ما آن موقع غذا درست می‌کردیم تا بوی آن بلند می‌شد موقع کشیدن او می‌آمد بالا! ما طبقه سوم بودیم و ایشان طبقه پایین بود و دقیقاً حجره ایشان زیر حجره ما بود. تا بوی غذا بلند می‌شد می‌آمد! ما غذا درست نمی‌کردیم فقط شب‌های پنج‌شنبه و جمعه که تعطیل بود درست می‌کردیم و الاً شب‌ها ما نان و ماست می‌خوردیم و خلاصه از همان هم معده ما به این روز افتاده است.

دیگر بعد مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - بر ما

تحریم کردند [و فرمودند که] حرام است که شما این کار را بکنید! از جملهٔ تحریمات [این بود] حالا دیگر مفصل است! لذا تا بوی غذای ما بلند می‌شد این آقای ... سریع بالا می‌آمد لذا ما یک‌خورده بیشتر درست می‌کردیم می‌دانستیم او بلند می‌شود و می‌آید! البته از [حجره] کنار هم می‌آمدند، خدا آقا ... را حفظ کند، او هم می‌آمد. خلاصه خوش بودیم! ما هم صبر می‌کردیم وقتی که او غذا درست می‌کرد، پدرش وقتی که از شمال می‌آمد برای او ماهی می‌آورد، می‌فهمیدیم پدرش آمده که اوضاع و سور و سات او به راه شده ما هم نمی‌گذاشتیم از گلوی او پایین برود تا او درست می‌کرد ما پایین می‌رفتیم و بعد اگر می‌دیدیم یک چیزهای زائدی در حجره‌اش هست و دیگر در حجره‌اش جا ندارد آنها را با خودمان بالا می‌آوردیم از همان مأكولات و مرکبات و چیزها را می‌آوردیم و می‌گفتیم که حجرهٔ بالا جا هست!!

حالا این آبگوشت همه چیز دارد زردچوبه و اینها هم دارد. وقتی که شما می‌گویید که آقا امشب منزل

ما به صرف آبگوشت بیاید دوباره هم می گوید که
به صرف نخود بیاید؟! می گوید که آقا یک دفعه
گفتی دیگر! به صرف لوبیا بیاید! می گوید که آقا
می خواهی به ما خوراک لوبیا بدهی؟ به صرف پیاز
بیاید! یک لفظ می گوید و یک تعبیر می کنید. در
اجزای آن تعبیر، لوبیا و نخود و اینها هم هست. دیگر
دوباره به مهمان نمی گوید که بیا نخود بخور!
می گوید که مگر می خواهی با ما چه کار کنی؟! آقا بیا
لوبیا بخور! [می گوید که] خبری است؟! آقا بیا پیاز
بخور! نه! می گوید که آقا بیا و آبگوشت بخور!
وقتی که آبگوشت می خورد در آن نخود هم هست!

خلاصه کلام مرحوم آخوند در اعتراض به محقق دوانی در باب جعل

قائلین به اصالة الماهية این طور نیستند جناب
محقق دوانی که اول خدا حیوان، ناطقیت، قابلیت
برای تعلّم و سایر مسائل را در نظر گرفته و یکی یکی
جعل او بر ناطقیت و حیوانیت و اینها قرار گرفته
است. نه! اینها را در نظر گرفته، از مجموع در نظر
گرفتن اینها یک صورت نوعیه برای ذات احدیت در
علم ربوبی حاصل می شود. البته نه مثل در نظر گرفتن
ما! ما از باب تقریب می گوئیم! به آن صورت نوعیه

جعل تعلق گرفت. وقتی به آنها جعل تعلق گرفت
طبعاً حیوانیت و ناطقیت هم در آن هست. این لبّ
کلام مرحوم آخوند در اعتراض به محقق دوانی
است. حالا ببینیم عبارت چه می خواهد بگوید.

و قولهم ذاتیات الماهیات مجعولة بعین جعلها لیس مَعْنَاهُ أَنْ كُونَ الْإِنْسَانَ إِنْسَانًا أَوْ
حیواناً أی مصداقُ حَمَلِهَا عَلَيْهِ يَتَعَلَّقُ بِجَعْلِ الْجَاعِلِ إِيَّاهُ.^۱

اینکه اشراقیین می گویند که ذاتیات ماهیات به
عین جعل خود ماهیات مجعول است - در مقابل
وجود که مجعول است اینها می گویند که ذاتیات
ماهیات مجعول است - معنایش این است که این
انسانیت برای انسان یا اینکه حیوان بشود یعنی
مصداق این دوتا بر انسان حمل بشود، این جعل
جاعل به انسان تعلق گرفت اما اینکه انسان، انسان
بشود یا اینکه می گوئیم که انسان حیوان بشود ناطق
بشود و انسان لوازم ماهیات را داشته باشد معنایش
این نیست که آن لوازم ماهیات و این محمول به جعل
جداگانه برای انسان جعل بشود. نه! به همان انسان
که موضوع است جعل خورده است اما اینکه حیوان
یا اینکه سایر، محمول برای انسان است به اینها جعل

^۱. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۹۹.

تعلق نگرفته است.

بَلْ إِنَّمَا رَامُوا بِهِ إِثْمَ جَعْلِ الْمَاهِيَةِ هُوَ بِعَيْنِهِ جَعَلَهَا جَعْلًا بَسِيطًا بَلْ الْجَعْلُ الْبَسِيطُ يَتَعَلَّقُ
أَوَّلًا بِالذَّاتِيَّاتِ وَالْمَقْوَمَاتِ ثُمَّ بِالْمَاهِيَةِ وَاللَّوْازِمُ مُتْرَتَّبَةٌ عَلَيْهَا مِنْ دُونِ تَعَلُّقِ الْجَعْلِ بِهَا
بِالذَّاتِ.

مقصودشان این است که جعل ماهیت به عینه
جعلش جعل همین ذاتیات به جعل بسیط است؛
یعنی به نفس همان جعل ماهیت ذاتیات هم مجعول
هستند، نه جعل دیگر! جعل بسیط اول به ذاتیات و
مقومات و بعد به ماهیت تعلق گرفته است، نه
این طور نیست و لوازم بر آن ماهیات مترتب است
بدون اینکه جعل به ذات به آن لوازم تعلق بگیرد.
خب این توضیح مرحوم آخوند بود.

وَ كَذَا الْحَالُ عَلَى قَاعِدَةِ مَجْعُولِيَةِ الْوُجُودِ عِنْدَ الْمُشَاءِئِينَ فِي صَيْرُورَةِ نَفْسِ الْمَاهِيَةِ وَ
صَيْرُورَةِ نَفْسِهَا إِثْمًا أَوْ ذَاتِيَّاتِهَا.

[و همین طور است بنا بر قاعده مجعولیت وجود
نزد مشاییون]، بنا بر اصالت وجود معلول در اینجا
وجود است و وجود مجعول است ... در اینکه
وجود نفس ماهیه می شود و صیوریت ماهیت،
نفس آن ماهیت خود همان مجعولیت یا ذاتیات همان
ماهیت می شود؛ یعنی خود آن مجعولیت یا ماهیت یا
ذاتیات ماهیت می شود. اینکه معدوم را می شود از
خودش سلب کرد.

وَ صِحَّةُ سَلْبِ الْمَعْدُومِ عَنْ نَفْسِهِ إِثْمًا يَسْتَدْعِي اسْتِثْنَاءَ حَمْلِ الشَّيْءِ عَلَى نَفْسِهِ تَعَلُّقِ
الْجَعْلِ بِهِ ذَاتًا أَوْ وُجُودًا عَلَى اخْتِلَافِ الْقَوْلِينَ لَا الْاِحْتِيَاجَ إِلَيْهِ.

اینکه ما می توانیم معدوم را از خودش سلب کنیم

و بگوییم که **المعدومُ لیسَ بِشیءٍ** این استدعا می کند که لازم بگیرد در طرف مقابل شیء را بر خودش حمل کنیم **حمل الشیءِ علی نفسهِ تعلق الجعلِ** به او را ذاتاً استلزام می گیرد. **تعلق الجعلِ به ذاتاً** مفعول برای استلزام است. استلزام حمل شیء بر خودش چه چیزی را استدعا می کند؟ این که جعل به آن شیء تعلق بگیرد؛ بنا بر اصالة الماهیه ذاتاً تعلق بگیرد یا بنا بر اصالة الوجود، وجوداً تعلق بگیرد. دیگر استلزامی ندارد که احتیاجی به جعل داشته باشد یعنی دیگر این احتیاجی به جعل مجدد ندارد. وقتی که شما می آید و یک شیء را به خودش حمل می کنید و می گوید: **الإنسانُ إنسانٌ** همان طوری که در صحت سلب عدم انسان شما می توانید عدم را از عدم انسان سلب کنید، همان طور در اثبات انسان برای انسان، نفس انسان در اینجا مجعول است نه اینکه جعل دیگری اضافه بر انسان باشد. وقتی می گوید که انسان، انسان است نمی آید یک انسانیت دیگری را جدای از انسان برای انسان جعل کنید اما در جعل مرکب این طور نیست وقتی که می نویسید: **الإنسانُ كاتبٌ** خب اول انسان

را جعل کردیم و بعد یک جعل مجدد برای انسان
حمل می‌کنیم چون دو چیز است؛ کتابت یک چیز
است و انسان یک چیز دیگر است! ولی اگر آمدید و
گفتید که **الإنسانُ الإنسانُ** همان‌طوری که در سلب
شیء عن نفسیه در صورت عدمیت، دو شیء نداریم
تا اینکه یک شیء را از یک شیء سلب کنیم، خود
نفس شیء را برمی‌داریم خود آن شیء معدوم را نفی
می‌کنیم نه اینکه عدم را برای یک امر معدوم اثبات
کنیم همین‌طور در حمل شیء علی نفسیه که
می‌گوییم: **الإنسانُ الإنسانُ**، شما انسان را جعل
نمی‌کنید او را بر انسان حمل کنید با **الإنسانُ الإنسانُ**
خود انسان را اثبات می‌کنید پس خود انسان را جعل
می‌کنید و چیز دیگر را جعل نمی‌کنید.

این همان چیزی است که قائلین اصالت وجود،
وجود را تثبیت می‌کنند و قائلین اصالت ماهیت،
ماهیت را تثبیت می‌کنند. این تمام شد. حالا نسبت
به حقیقت مطلب اینکه واقعاً جعل به چه چیزی
خورده است آنهایی که قائل هستند که جعل به وجود
خورده چه محاذیری هست و آنهایی که قائل هستند
که جعل به ماهیت خورده است چه محذوراتی دارد

و اینکه در نتیجه بالأخره نظر ما به چه چیزی تعلق
می‌گیرد إن شاء الله برای آینده باشد.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد